



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۱/۱۵

تتبع وهمسانی : انجنیر شیر ساپی

مقدمه در باب کمپانی هند شرقی انگلیس - 2

قسمت دوم

«در انگلستان ملکه ی الیزابت در سال ۱۶۰۰ فرمان تشکیل «کمپانی هند شرقی» را داد و دو سال بعد هم «کمپانی هلندی هند شرقی» تشکیل شد. این دو کمپانی فقط به منظور بازرگانی تشکیل شدند». (جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ص ۵۲۰)

بعدها و در سال ۱۶۶۴ نیز کمپانی دیگری به این مجموعه با نام «کمپانی هند شرقی فرانسه» افزوده اند تا به ظاهر ماجرای تصرف و غارت بی پایان و مسلحانه ی هند را به صورت سلسله رقابت های تجاری میان چند واحد غیر رسمی و غیر دولتی درآوردند تا جرم فقر پایان ناپذیر کنونی هند را که حاصل غارت دراز مدت دولت انگلستان است، به گرده ی چند ماجراجوی غیر مسئول بگذارند. پرده بازی ابلهانه ای که در کشتار سرخ پوستان اتازونی به کار بردند و از فرط گستردگی توحش، در امتداد آن به اعمال انجام گرفته در آفریقا در مانده شدند.

«کمپانی هند شرقی بریتانیا (انگلیسی The British East India Company): و یا شرکت جان (انگلیسی John Company)، یک شرکت سهامی عام بود که ملکه الیزابت اول در ۳۱ دسامبر ۱۶۰۰ یک امتیازنامه سلطنتی را به هدف کسب امتیازهای تجاری در هندوستان به آن اعطا کرد. امتیاز نامه شاهی به شکلی موثر کمپانی معظم هند شرقی نوظهور را به سوی انحصار ۲۱ ساله همه تجارت در هند شرقی رهنمون شد. کمپانی از یک مسئله تجاری مخاطره آمیز به چیزی تبدیل شد که در عمل زمام امور هندوستان را با بر عهده گرفتن نقش پشتیبان حکومتی و نظامی، تا هنگام انحطاط در ۱۸۵۸ در دست داشت. این کمپانی مستقر در لندن مسئول آفرینش استعمار بریتانیا بود. کمپانی در ۱۷۱۷، فرمانی سلطنتی از فرمانروای گورکانی دریافت کرد که این کمپانی را از پرداخت عوارض واردات کالا به بنگال معاف می کرد؛ این یک مزیت اقتصادی قطعی در بازار هندوستان به شمار می رفت. پیروزی قطعی سر روبرت کلیو در نبرد پلاسی در ۱۷۵۷، عامل اصلی در بنیان گذاری نیروی نظامی و نیروی اقتصادی کمپانی هند شرقی بود. فرانسوی ها در حدود ۱۷۶۰، به بیرون از هندوستان، به استثنای شماری از تجارت خانه ها در کرانه های همانند پوندیچری، رانده شدند.

همچنین به راه های میان هندوستان و بریتانیای کبیر توجه نشان می داد. در اوایل ۱۶۲۰، کمپانی ادعای مالکیت بر منطقه کوه میز در آفریقای جنوبی، را مطرح کرد، سپس دست به اشغال و فرمانبر کردن سنت هلن زد. کمپانی در هنگ کنگ و سنگاپور نیز چنین کرد؛ کاپیتان کید را به کار گرفت تا از دزدی دریایی جلوگیری شود، و دست به برداشت محصول جای در هندوستان زد. از دیگر روی داده های قابل توجه در تاریخ کمپانی، آن بود که، ناپلئون را در سنت هلن زندانی کرد، و سود سرشاری از الیهو یال برد. فراورده های پایه جنبش چای بوستون در آمریکای مستعمراتی بود. کشتی سازی های این کمپانی مدلی برای سن پترزبورگ فراهم آوردند که عناصر اجرائی آن در بوروکراسی هندی برج مانده، و ساختار شراکتی آن نخستین نمونه موفق از یک شرکت سهامی عام بود. به هر حال، مطالبات مسئولان کمپانی در خزانه داری بنگال به شکلی تراژیک منجر به عجز استانی در شکل قحطی شد که میلیون ها نفر را در سالهای ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۳ به کشتن داد.

این شرکت با نام شرکت بازرگانان لندن تجارت کننده هند شرقی (انگلیسی) **The Company of Merchants of London Trading into the East Indies**)، به دست محفلی از تاجران نوآور و تأثیرگذار، بنیان نهاده شد؛ که، توانستند امتیازنامه سلطنتی را برای انحصار تجارت در هند شرقی برای زمانی پانزده ساله به دست آورند. کمپانی ۱۲۵ سهام دار، و سرمایه‌ای برابر ۷۲/۰۰۰ پوند داشت. به هر روی، در هند شرقی نخست کمی بر کنترل هلندی‌ها بر تجارت ادویه اثر گذاشت، اما در همان ابتدا نتوانست پایگاهی ماندگار بنیان نهد. سرانجام، کشتی‌های کمپانی به هندوستان رسیدند و در سورات پهلو گرفتند؛ که به عنوان نقطه ترانزیت تجاری در ۱۶۰۸ بنیان نهاده شد. دو سال بعد به محض شناسایی تجارت خانه‌ها، تصمیم به ساخت نخستین کارخانه این کمپانی در شهرک ماچیلیپاتنام در کرانه کوروماندل در خلیج بنگال گرفته شد. سودهای سرشار گزارش شده از سوی کمپانی پس از پیاده شدن در هندوستان که احتمالاً به واسطه کاهش در هزینه‌های جاری منبعث از نقاط ترانزیت بود، در آغاز شاه جیمز اول را به اعطا پروانه‌های مشابه برای دیگر شرکت‌های تجاری در انگلستان واداشت؛ اما در ۱۶۰۹، او امتیازنامه کمپانی را برای زمانی نامحدود تمدید کرد، با افزودن بندی که تصریح می‌کرد که اگر تجارت برای سه سال پیاپی سود نمی‌داشت امتیازنامه برای همیشه ملغی می‌شد.

نفوذ در هندوستان: تاجران هر از چندی با همتایان هلندی و پرتغالی خود در اقیانوس هند درگیر می‌شدند. یک رویداد تعیین کننده که توجه جهانگیر امپراتور گورکانی را به کمپانی جلب کرد، پیروزی آن‌ها بر پرتغالی‌ها در نبرد سالی در ۱۶۱۲ بود. شاید با پی بردن به پوچ بودن جنگ‌های تجاری در دریاهای دور، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند تا جای پای در سرزمین هندوستان بیابند، با تحریم رسمی هر دو کشور، از پادشاه خواستند تا دست به فرستادن ماموران سیاسی بزند. در ۱۶۱۵، سر توماس رو از سوی جیمز اول پادشاه انگلستان مامور شد تا جهانگیر امپراتور گورکانی هند را ببیند جهانگیر بر بیش تر شبه قاره هند، و نیز افغانستان امروزی فرمان می‌راند. هدف از این ماموریت تنظیم پیمان نامه‌ای تجاری بود که به کمپانی حقوق انحصاری ساخت کارخانه در سورات و دیگر نواحی را می‌داد. در برابر از کمپانی خواسته شد تا تحفه‌ها و هدایایی از فروشگاه‌های اروپایی را به درگاه امپراتور پیش کش کند. این ماموریت کاملاً موفقیت آمیز بود و جهانگیر از طریق سر توماس رو نامه‌ای به پادشاه فرستاد.

(منبع: ویکی پدیای انگلیسی) *در متن این مقاله از هیچ منبع و مأخذی نام برده نشده است.*

از منظور این هذیان مطلق و محض و ناگزیر غیر مستند، با صد بار خواندن هم نمی توان سر درآورد و تنها دانشی که در آن نمی یابیم شرحی بر نحوه عمل کرد کمپانی هند شرقی در هندوستان تا حد تصرف آن سرزمین است. آیا مایلید به اتفاق معلوم کنیم چرا برای کمپانی بزرگ و دروغینی که ظاهراً تاریخ و سرنوشت مردم هند را زیر و رو کرده، منبع و ماخذی وجود ندارد و دریابیم که اصولاً اختراع کمپانی هند شرقی را، درست مانند محمود و مغولان و اعزام قاطر سوار ناشناس و بی نشانی از دهات خراسان برای تسخیر آن شبه قاره، به نام نادر شاه، علی البدل چه چیز قرار داده و برای اختفای چه مطلبی ساخته اند؟!

بررسی ماهوی نخستین کتاب در باب کمپانی هند شرقی

در سراسر قرن بیستم، یعنی دوران کنجاوی و کنکاش های غول آسای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و زمان بروز دو جنگ جهانی پیاپی، به کوشش یک یهودی انگلیسی با نام براین گاردنر، نخستین و به معنایی آخرین کتاب در باب کمپانی هند شرقی نوشته و تاریخچه ای برای آن کمپانی تدارک و تدوین شد. با این همه هنوز هم انعکاس فقدان آگاهی های دقیق و فارغ از افسانه سرایی، در باب این کمپانی، در دائرة المعارف های بزرگ جهانی نیز دیده می شود که جز با قصه های آشفته، متکی به چند تلگراف و نامه و قرارداد قلابی، از جمله میان سران کمپانی و امپراتوران مغول هند، مستند نمی شوند!

«کتابی که در پیش رو دارید، یکی از چند اثر تحقیقی براین گاردنر، نویسنده، پژوهشگر، و روزنامه نگار معاصر انگلیسی است که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۱ میلادی از سوی انتشارات «ای. ام. هیث» در لندن منتشر و به سال ۱۹۹۷ چاپ اول آن در آمریکا به دوست داران کتاب عرضه و با استقبال همگان رو به رو شد. آن چنان که در

حال حاضر چاپ چهارم را پشت سر گذارده و به زودی چاپ پنجم آن [12 سال قبل] به بازار خواهد آمد». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، مقدمه مترجم، ص ۵)

این معرفی نامه ی مترجمین فارسی کتاب «کمپانی هند شرقی» خود حکایت روشنی از بی نشانی آن کمپانی حتی در تالیفات غربی است و چنان که می خوانیم از عمر نخستین تحقیق در باب این کمپانی فقط چهل سال می گذرد و مردم آمریکا در ده سال گذشته از مسیر همین کتاب، با تاریخچه و وجود این کمپانی آشنا شده اند! منظر استقبال گسترده از کتاب کمپانی هند شرقی در آمریکا علی الاصول نشانه ی فقدان منابع مقدم بر گاردنر در آن اقلیم است، زیرا جست و جو درباره ی دیگر منابع مکتوب، با موضوع و مدخل کمپانی، تنها محدود به دریافت چند عنوان دیگر شد که به همین روال در ۱۹۷۶ و ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ عمدتا در هند تالیف کرده اند! این که در باب بزرگ ترین سرزمین استعمار زده جهان، که پهنای جنایات انجام شده و نیز گستردگی غارت بی حساب در آن، موجب شرمساری ابدی دولت انگلستان و سردمداران مسیحیت است، هیچ تحقیق قدیم و مطمئنی انجام نشده، خود مبین قلبی بودن مطالبی است که اینک به نام کمپانی هند شرقی در افواه ریخته اند و طبیعی است پس از چهارصد سال، چشم انداز روشنی نیز در اذهان عمومی باقی نمانده باشد.

«کتاب حاضر، همان گونه که از نامش بر می آید، تاریخچه شکل گیری شرکت بازرگانی هند شرقی است که به **اِبْتِکار معدود بازرگان جسور و بلند پرواز انگلیسی**، در نخستین سال های قرن هفده میلادی، در لندن پی ریزی شد و در جستجوی پول و ثروت، **البته نه به طریقه دزدان دریایی، بل از راه های مشروع بازرگانی، به ماورای دریاها، به سوی شرق روی آورد** و سرانجام هزاران کیلومتر دور از خواستگاه خود، در سرزمین پهناور شبه قاره هند، پا گرفت و به امپراتوری مالی- سیاسی بزرگی تبدیل و شهره آفاق شد». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، مقدمه ی مترجم، ص ۶)

از آغاز، ماجرا و مقصود مولف کتاب، از زبان مترجمان آن در مقدمه، بی پرده بیان می شود: کمپانی هند شرقی به همت بازرگانان بی آزاری پا گرفته، که با تشکیل یک کمپانی رسمی و ثبت شده، قصد کسب ثروت از راه تجارت مشروع با شرق را داشته اند! این معصومانه ترین بزک و گریمی است که انگلستان در توجیه لشکرکشی دریایی مافوق وحشیانه اش به هند، با استعانت از مورخین استاد شده در فن جعل و غالبا یهودی، بر چهره ی خود گذارده است.

«در این کتاب، ماجرای راه یابی این شرکت بازرگانی به هندوستان و چنگ اندازی آن، بر این خوان یغما و کنار زدن رقیبان سرسخت و محکم کردن جای پای خود، با تزویر و تطمیع و جنگ، به گونه ای مشروع به رشته ی تحریر کشیده شده و خواننده آشکارا می بیند که چه گونه بازرگانان ادویه شرق، **تسمه از گرده هندیان** کشیدند و جانشان را به لب آوردند، **تا سرانجام این خلاق آرام و صبور** به تنگ آمده، دست به شورش خود جوش و جانانه زدند، و دمار از روزگار انگلیسیان کشیدند، به کوچک و بزرگ، کودک و زن پیر و جوانشان رحم نکردند و **با بی رحمی تمام**، با ساطور سلاخی، زنده زنده، قطعه قطعه شان کردند، و انگلیسی ها هم در واکنشی شدیدتر، **به انتقام کشی** پرداخته و هزاران نفر از آن ها را به خون کشیدند، در نتیجه، خشک و تر با هم سوخت و آرزو ها و خانمان ها بر باد رفت و فاتحه ی شورش آلمان خواهانه و استقلال طلبانه، خوانده شد». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، مقدمه ی مترجم، ص ۷)

در متن کتاب از این برداشت مترجمین، در باب تزویر و تطمیع و کشیدن تسمه از گرده ی هندیان، چندان خبری نیست و این فراز احساساتی از زبان مترجمان تاییدیه ای در متن ندارد که مدیران کمپانی را غالبا مردمی با فرهنگ، سخت کوش و دوستدار پیشرفت هندیان معرفی می کند که در برهه ای مظلومانه به وسیله ی شورشیانی بی رحم سلاخی شده اند! آن چه در کتاب براین گاردنر به تکرار و تعداد به خواننده تلقین می شود، موهبت و فرصتی است که حضور تاجران کمپانی هند شرقی در اختیار مردم آن سرزمین گذارده است.

«مدت یک قرن انگلیسی ها در هندوستان، **در نهایت صلح و آرامش**، داد و ستد و تجارت نمودند. **شهرهای بمبئی و مدرس را بنا نهادند**، کلکته را توسعه و گسترش دادند، اگرچه کارمندان کمپانی در محل، چندان اطلاع و توجهی به این گونه فعالیت های فراتجاری نداشتند، اما در مجموع این کمپانی بود که می کوشید تا با حکام و مردم محلی، **در نهایت**

صلح و صفا، همکاری و مدارا کند، و اعتقادی راسخ نیز بر این اصل داشت و پیوسته از کارکنان خود به تاکید می خواست که: «صداقت استخوان بندی و پایه و اساس بهبود و ارتقای مالی است. می گفت که گوش های خود را برای شنیدن شکایات باز نگاهدارید و اجازه ندهید صدای مظلومی در خیابان های قلمرو ما به گوش رسد. توجه داشته باشید که کسی از قدرت شما برای سرکوبی دیگران استفاده نکند، به گوشه و کنار سرکشی کنید و مراقب باشید تا چتر عدالت پرفراز سر همه مردم گسترده باشد و برکسی ظلم و تعدی روا نشود. این به ترین روشی است که موجبات گسترش شهر ها را فراهم می آورد و سبب خواهد شد تا درآمد و عایدات کمپانی نیز بیش تر شود و بالاتر رود.» (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ص ۹۷)

بدین ترتیب این یهودی مهمل باف معلوم نیست با کدام قرار و مقدرات، یک شرکت تجاری تازه از راه رسیده را در حد سازندگان شهرهای جدید، صاحب اختیار هند معرفی می کند و از مدیران شرکت فرشتگانی می تراشد که موهبت انسان دوستی را به کارمندان اش توصیه می کنند. با خواندن این سطور شاید هم بتوان گمان کرد که هند سرزمین بی دروازه و دولتی بوده است که هر کشتی سواری پس از پیاده شدن در هر نقطه ی هند اجازه داشته است بدون کسب اجازه از کسی زمین ها را در اختیار بگیرد و با صرف میراث اجدادی خود شهرها را توسعه دهد! کتاب گاردنر به همین روال آشکارا می گوید بر هم خوردن مناسبات خیر خواهانه و خدمت گذارانه، میان کمپانی و مردم هند را ناشی از عقب ماندگی، بد فهمی، کج خیالی و نمک ناشناسی هندیان معرفی کند و نه فقط مدیران کمپانی را مبلغ انصاف و انسانیت، بل دولت و مراکز کنترل و قانون گذاری انگلیس را نیز ناظری سرسخت برای حفظ رفتارهای متمدنانه از سوی مدیران کمپانی با اهالی هندوستان می شناساند.

«بازجویی از هستینگز در مجلس اعیان دو سال بعد آغاز شد، پیش از آن روزنامه ها به تفصیل در این باره قلم فرسایی کردند و از آن به عنوان یک نمایش نامه ی اشرافی نام بردند و بدین سان توجه افکار عمومی را نسبت به این ماجرا برانگیختند و از این روی به دست آوردن جا در تالار وست مینستر به خاطر هجوم بی سابقه ی مردم برای حضور در جلسات دادگاه امکان پذیر نبود. اتهام نامه ای که توسط برگ، فوکس و شریان تهیه شده بود، طولانی، مبهم و مملو از لفاظی های بیمارگونه و مبالغه آمیز بود. برگ سخنان افتتاحیه ی خود را بدین سان آغاز کرد: من به نام مردم هند که حقوق طبیعی آن ها را وارن هستینگز زیر پا نهاده و پای مال کرده و با تعدیات بی مورد او سراسر هندوستان به صحرائی لم یزرع تبدیل شده، وارن هستینگز را متهم می کنم. من به نام بشریت به نام تمام زنان و مردان در هر گروه سنی و از هر طبقه ای وارن هستینگز را به عنوان دشمن مردم هند و به عنوان فرمانداری قهار و خود سر متهم می کنم. این نوع ژاژخایی ها و اراجیف دو سال تمام، که طی آن جلسات محاکمه قط پنجاه و چهار روز تشکیل شد، ادامه یافت.» (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ص ۲۴۵)

آیا چنین تصاویر باسسه ای، پیش از همه نشان نمی دهد که مولف کتاب کمپانی هند شرقی یک شیاد مشغول به صحنه سازی های تاریخی برای ملت بزرگ هند است؟ گاردنر از ارائه ی سال شمار دقیق و مسلسل برای مناظری که می سازد، ظفره می رود و در مورد زمان محاکمه ی هستینگز نیز اشاره ی مستقیم ندارد تا ناچار از مسیر فرعی به تاریخ محاکمه ی وی مشرف شویم.

«هستینگز در سال ۱۷۸۵ پس از گذشت شانزده سال از دوره خدمت اش، هندوستان را ترک کرد و برای آخرین بار با کشتی عازم انگلستان شد. در آن زمان پنجاه و دو ساله بود و سی و سه سال دیگر، بی آن که در استخدام موسسه ای باشد و یا افتخار دیگری نصیب خود کند، زندگانی کرد، اما در این سی و سه سال به طور مرتب توسط مردم و نمایندگان مجلس که از زندگانی او همانند مسائل هندوستان بی اطلاع بودند، تحت فشار، اهانت و باز خواهی بود. این کوچک مرد بزرگ، مودب، جدی و با ظاهر مهربان و رفتاری ملایم، بی هیچ تردید بزرگ ترین مدیران دوران صلح و آرامش و از جسورترین سرداران دوران جنگ بود که شبه قاره ی هند، پس از گذشت دو قرن از مرگ اکبر شاه بزرگ به خود دیده بود.» (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ص ۲۲۸)

باور آن چه گاردنر در دو نقل فوق در تجلیل یکی از بدنام ترین جلادان هند آورده، دشوار است. برای آشنایی با لفاظی های او در سراسر کتاب، کافی است توجه کنیم در سال ۱۷۸۷ که زمان محاکمه ی هستینگز است، نه فقط هنوز روزنامه نگاری حرفه ای و روزنامه های عمومی در انگلستان منتشر نمی شد، تا احتمالاً محاکمه ی هستینگز را نمایشی اشرافی بخوانند، بل اصولاً هنوز سیستم های بسیار کند چاپ دستی در اندازه اوراق کوچک فعال بودند و کارخانه ی ساخت کاغذ روزنامه و امکانات الکتریکی و حتی استفاده از نیروی بخار معمول نشده بود و چاپ خانه هایی در اندازه ی امکانات چاپ روزنامه در اختیار نبود. اگر گاردنر با وضوح تمام سخنان نماینده ای را که از حقوق مورد تعدی قرار گرفته مردم هند به وسیله هستینگز را اراجیف و ژاژخایی می خواند و به هستینگز فرمانده جسور دوران جنگ لقب می دهد، پس بی تردید با مولفی ماهیتا فاشیست و یک استعمار ستای دشمن مشرق زمینان مواجهیم که برای هر خوش خدمتی به مراکز تولید جعلیات تاریخی کنیسه و کلیسا آمادگی دارد.

«انگلیسی ها در آغاز ورود به هند کوشیدند تا چهره ای انسانی از خود، در مقایسه با دیگر اروپاییان که پیش تر در مناطقی از آن سرزمین جا خوش کرده بودند، ترسیم کنند. در این کار هم کم و بیش موفق شدند، اما بعدها خود را صاحب و سرور و از نژادی برتر دانستند و در توجیه حاکمیت خود بر هندوستان، با اشاره به حکومت پاشاهان مغول تبار استدلال می کردند که بیگانه بیگانه است، خواه انگلیسی و خواه مغول. حال که مردم هند قرن هاست به حکومت مغولان بیگانه تن داده اند چرا به حکومت ما تمکین نکنند که پیشرفت و آبادانی و رفاه برای شان به ارمغان خواهیم آورد». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، مقدمه ی مترجمین، ص ۸)

در حقیقت این توجیه، بازتاب و نموداری از تاثیر مطالب و ماجرای مسخره ی کمپانی هند شرقی در اندیشه ی مترجمان فارسی آن کتاب است و کم ترین سود آن برای بنیان اندیشان دریافت علت اختراع سلطنت دراز مدت مغولان بر هند است، زیرا قصد کتاب ایجاد فضایی برای این مقایسه است که اگر هندیان با مقاصد آن کمپانی ترقی خواه و آبادگر همراه نبوده و به آنان تمکین نکرده اند و در عین حال چند قرن با مغولان سرکوبگر سازگاری داشته اند، پس هندیان چهار قرن پیش نیز مانند افغان های امروزی فاقد شایستگی های لازم برای جذب و درک دموکراسی و پیشرفت بوده اند و بدین گونه مخروط حیات و هویت و دیرینگی مردم مشرق را، نه بر قاعده، که بر راس تیز آن مستقر می کنند.

«انگلیسیان پس از شورش سربازان هندی، به شگفتی و گله از ناسپاسی مردم، زبان به شکوه گشودند که هندیان نمک نشناس، ارباب وفا را نمی شناسند، ما انگلیسیها، چون فرشتگان نجات به یاریشان شتافتیم، از خواب هزاران ساله بیدارشان کردیم، دریچه ای از جهان نو و زندگی نوین به روی شان گشودیم، راه آهن و جاده های شوسه برایشان ساختیم، مدارس و دانشگاه های جدید بنیاد نهادیم و حال، این سزای ما نیست که این قدر ناشناسان در پاسخ ما به ناروا، روا می دارند. هر چند در این ادعای انگلیسیان، تا اندازه ای حقیقت نهفته است، و حتی می توان به صراحت گفت، اگر حکومت دویست و پنجاه ساله امپراتوری هند شرقی - خوب یابد- بر هندوستان نبود، این کشور بزرگ و کثیر المله، نمی توانست امروزه، لقب بزرگترین دموکراسی آسیا را نصیب خود کند». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، مقدمه ی مترجمین، ص ۱۰)

این تصدیق گلاویه ی انگلیسیان، در باب نمک ناشناسی مردم هند نسبت به آورندگان آزادی و دموکراسی و تقدیم مبنای و زیر بنای ترقی به هندیان، از سوی مترجمین کتاب، تاییدیه و آیشخوری در آن بهانه ها دارد که امروز هم اشغال کنندگان عراق و افغانستان و قاتلان مردم و غارتگران منابع این سرزمین ها، به آن متوسل اند. آیا ریشه ی این گونه اندیشه ها از مجرای چه سرابی می نوشد!؟

«زبان فارسی که بیش از چهار سده، زبان محاوره ی اکثریت و زبان شعر و ادب هندیان بود و از بطن آن زیباترین و طرفه ترین بدایع شعری، در قالب سبک هندی پدیدار آمد و نام آورانی چون امیر خسرو دهلوی و بیدل دهلوی به تاریخ شعر و ادب پارسی عرضه کرد. زبانی که یکی از فلاسفه ی مادی قرن نوزده انگلیس به نام فردری انگلس، در سفر به هند، آن را شناخت و در نامه ای به دوست پژوهشگرش، فوئر باخ، در تعریف فصاحت و بلاغت آن، چیزی بدین مضمون نوشت: «اگر به دنبال زبانی شیرین و ساده و آسان هستی زبان فارسی است که من آن را در هند شناخته ام و شاعری به نام حافظ که به این زبان شعر سرود و شگفتی ها آفرید». و حال که نوستالژی فخر گم شده ما را احاطه

کرده، بد نیست این حقیقت غرور انگیز، هرچند که جای طرح آن این جا نیست، به یاد آورده شود. زبان فارسی چهار پنج سده هم زبان رسمی دربار و دولت عثمانی بود. نازش برخی از امپراتوران عثمانی بدین بود که به پارسی شعر می گویند و می نویسند. شگفتی آور نیست اگر زبان فارسی در هند فراگیر شد ویژگی های مشترک قومی و فرهنگی و پیوندهای دیرپای این دو قوم آریایی می توانست چنین زمینه ی تاریخی را فراهم آورد. اما شیفتگی و دل دادگی ترکان به این زبان از چه بود؟ رازی است جاودانه که در زبان فردوسی و سعدی، مستتر است. رازی که امپراتوری انگلیس را به حذف و نابودی آن واداشت». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ص ۱۲)

شمارش موارد توهم در این چند سطر انتهای مقدمه ی مترجمین فارسی کتاب «کمپانی هند شرقی»، از آن مسافرت انگلس به هند و اظهار نظرش در باب حافظ و زبان فارسی و ادامه ی ورم کرده ی آن، درست همانند نصب اشعار سعدی بر سر در سازمان ملل، فقط سرگرم کننده است و بی گمان نمی توان به کار چنین مترجمین مغروق در به قول خودشان نوستالژی فخر فراموش شده اعتمادی کرد، ولی در برابر شرح سرگیجه آور و یکی پدیا بر کمپانی هند شرقی، همین کتاب آماده شده به سعی آریاییان متوهم هم غنیمت است. زیرا ناگزیر از قبل و به من گفته های آشکارا نادرست آن، همانند اغلب تالیفات موجود در این حوزه، می توان رگه هایی از آن چه را که نمی خواهند بگویند و بنویسند، به دست آورد و دنبال کرد. چنان که گاردنر در مقدمه ی خویش بر کتاب، اعتراف می کند که نباید به تحقیق او اکتفا و یا حتی اطمینان کرد:

«همیشه هاله ای جاودانه، و غیر قابل بیان، شگفت و رازناک، پیرامون فعالیت های کمپانی هند شرقی وجود دارد. شاید کلابو، اسرار آن را می دانست، اما خود به طرز اسرار آمیزی در گذشت و هرگز در این زمینه سخنی بر زبان نیاورد. حقایق را می توان گردآوری کرد و با رجوع به صورت جلسات و دفاتر حسابدای، کلیه جزئیات را در مورد هند شرقی، می توان به دست آورد. از شهر های بزرگ و مدرن، کلکته، دهلی، بمبئی که توسط کمپانی، بنیاد نهاده شد، می توان دیدن کرد. مظاهر وجودی کمپانی هند شرقی را در سراسر اروپا و آسیا، می توان به چشم دید. اما با وجود تمامی مدارک و شواهد، باز انسان احساس می کند که این یافته ها، آیینۀ تمام نمای موجودیت آن کمپانی نیست و هاله اسرار، همچنان مانند گذشته گرد نام کمپانی باقیست. داستان کمپانی هند شرقی، داستان عجیبی است آکنده از تلاش و پشتکار، همت و جرات و جسارت و شاید هم، مجموعه این صفات، آن هاله رازناک باشد که کنجاوی آدمی را بر می انگیزد». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ص ۱۷)

و اگر هنوز رگه هایی از تشکیک و تخریب در موضوع کمپانی هند شرقی در سقف خیال خود نمی بینید، پس به این آخرین اعتراف گاردنر توجه کنید که به پوزش نامه ای برای تالیف کتاب قلابی «کمپانی هند شرقی» شبیه است.

«به هر روی، این کتاب یک کار علمی و پژوهشی در زمینه ی «کمپانی هند شرقی» نیست، اگرچه کلیه مطالب آن از اسناد موجود گرد آوری شده است. در ضمن کوشش نکرده ام تا کمپانی را از آن چه هست اسرار آمیزتر بنمایم. کلیه ی وقایع نقل شده در این کتاب در سرزمین هند، جایگاهی که حماسه ی کمپانی هند شرقی در آن جا آغاز شد و به پایان رسید، رخ داده است». (براین گاردنر، کمپانی هند شرقی، ص ۱۷)

در پیشگاه محقق، این آخرین سخن گاردنر در مقدمه اش بر کتاب، فقط اعلام و اعتراف رسمی بی ارزشی اسناد و ابزار و نیز نتیجه ی کار او در تالیف کتاب «کمپانی هند شرقی» است.

پایان قسمت دوم

.. ادامه دارد ..